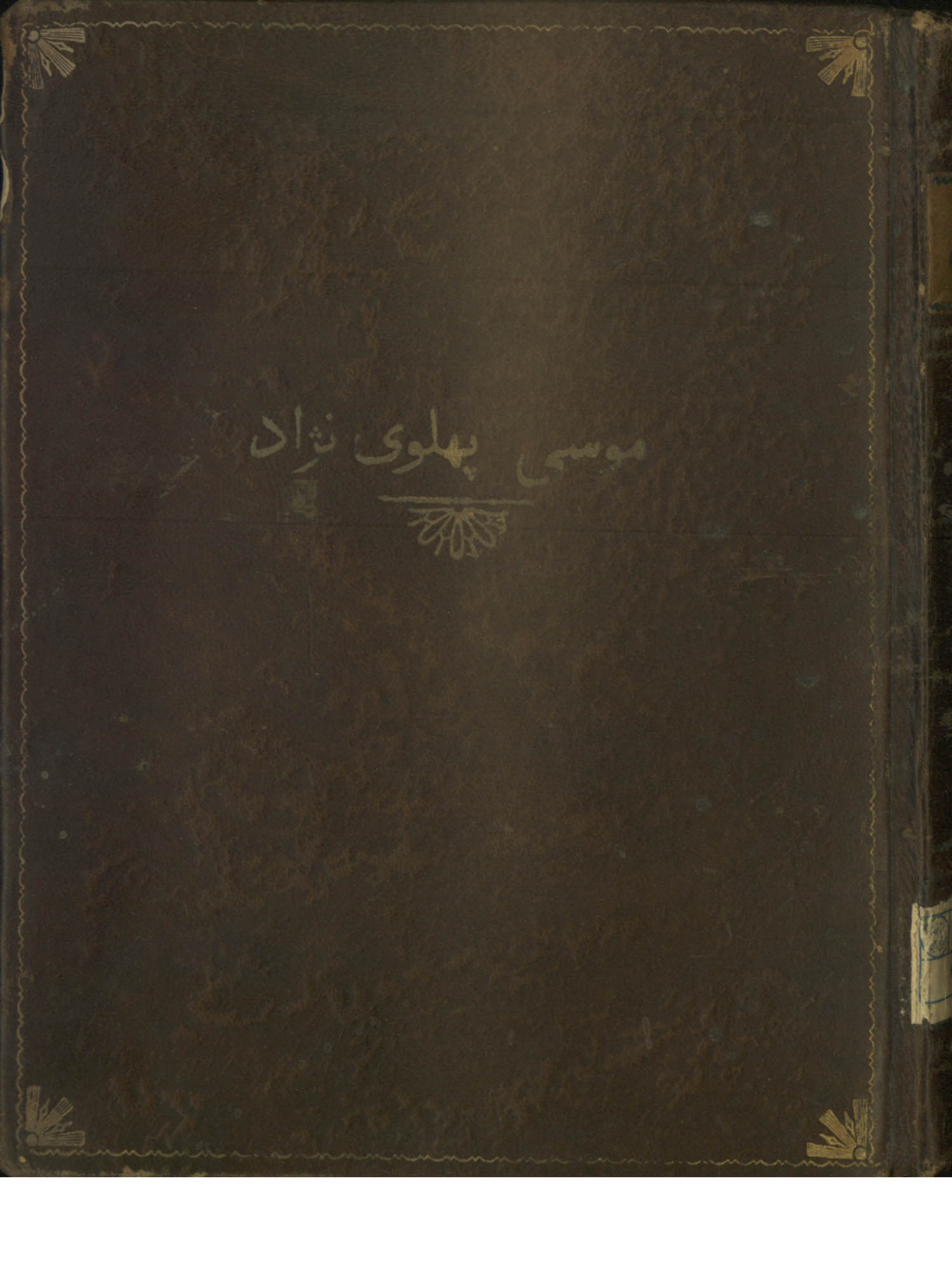
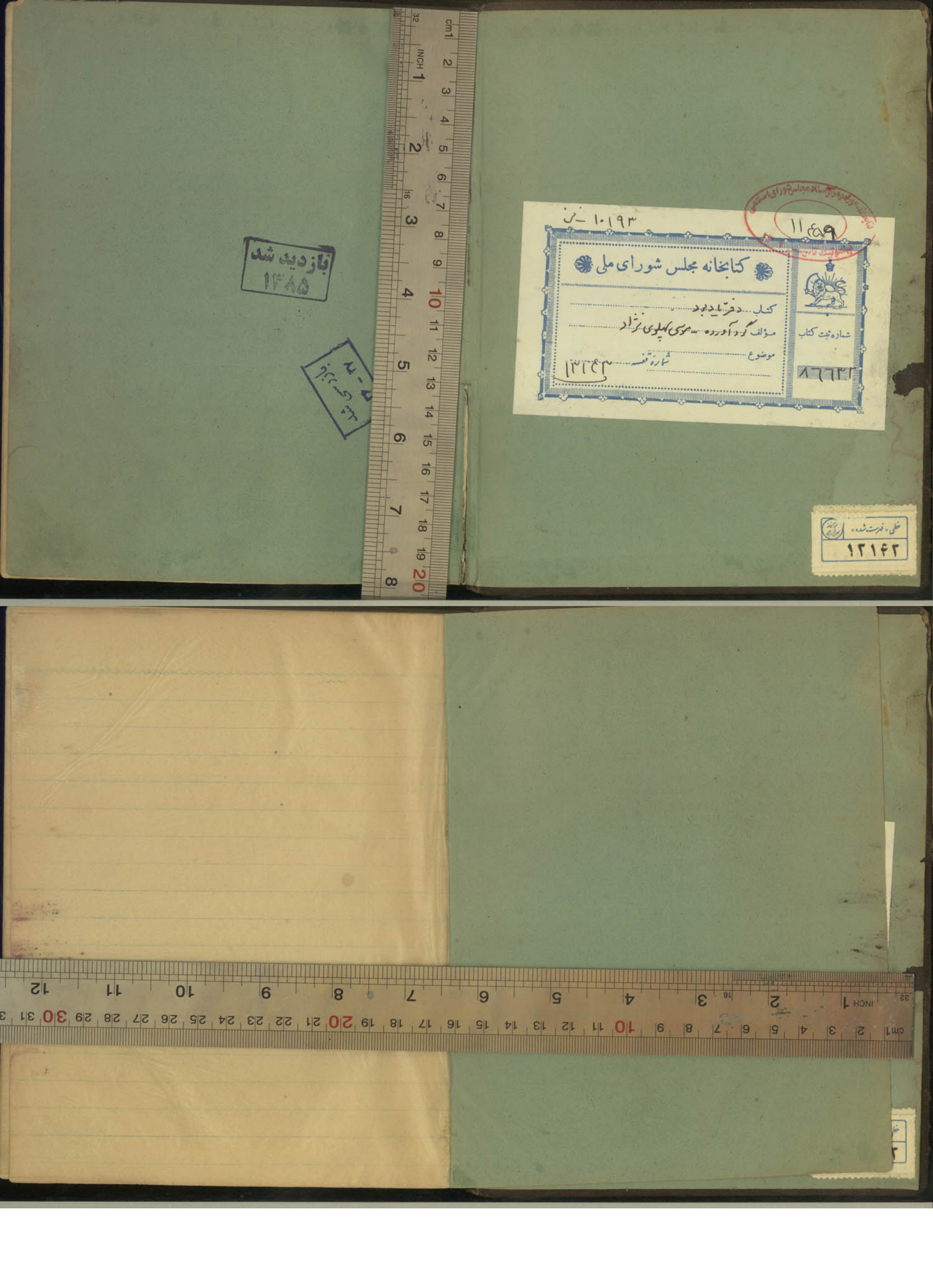

موسی پهلوی نژاد


بازدید شد
۱۳۸۵
ن - ۱۰۱۹۳
۱۱۴۵۹
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب دفتر یادبود
مؤلف گردآورده - موسی پهلوی نژاد
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۳۱۴۳
شماره ثبت کتاب
۸۶۶۳۲
خطی - فهرست شده
۱۳۱۴۳

از بزرگان اهل فضل و دانش تمنا دارد که سطری از رشحات افکار خود در این دفتر مرقوم فرموده بر من و همگنانم که طالب رهنمائی و رهبری مستقیم هستیم منتی گذارده و مصداق من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً را برای همیشه سپاسگذارم فرمایند. مهر ماه ۱۳۱۳

موسی پهلوی نژاد

بود مرد دانا درخت بهشت | بر او خرد بیخ و خوبی سرشت
برش گونه‌گون دانش بی‌شمار | که از چیدنش کم نگردد زبار
خردمند اگر با غم و بی‌کس است | خرد غمگسار غم او بس است
بود مرده هر کس که نادان بود | که بی دانشی مردن جان بود
چگونه است مردن ز روی خرد | که دانا خود از مرده‌شان نشمرد
یکی تن که بی جان بماند بجای | دگر جان نادان جدا از خدای

این چند بیت را بنا باستدعای موسی پهلونژاد در این دفتر نگاشتم

اول ابان ماه
۱۳۱۵ رضا پهلو

یکی نصیحت من گوش دار و فرمان کن | که از نصیحت سود آن برد که فرمان کرد
همه بصلح گرای و همه مدارا کن | که از مدارا کردن ستوده گردد مرد
اگر چه داری شمشیر و جلادت بسیار | بسوی صلح گرای و بگرد جنگ مگرد
نه هر که دارد پازهر زهر باید خورد | نه هر که دارد شمشیر جنگ باید کرد

این چند بیت از اشعار ابوالفتح بستی را بنا باستدعای موسی پهلونژاد در این دفتر یادگار مینگارم

۱۵،۸،۱۱ عبدالرضا پهلو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین در این کتاب مبارک
که بمفاد آیه مبارکه إنّ کتاب الابرار لفی علیین بزرگان و دانشمندان ادام الله ظلهم
کلمات صحیح اخلاقی درج فرموده اند و بطور یادگار بیانات شافیه نموده اند و چون بمضمون و
من اصدق من الله قیلا سخنی صحیح تر و بهتر از کلام الهی نمیدانم و کلماتی محکم تر از کلمات
قصار رسول اکرم ختمی مرتبت صلعم پرنفع تر در خاطر ندارم اینک قناعت میکنم به ذکر یک
آیه مبارکه از کتاب خدا و چند از کلمات قصار سید المرسلین صلعم تا تبصره جاهلین
و تذکره عارفین باشد

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

إِنَّ اللهَ یَأمُرُ بِالعَدلِ وَ الإِحسانِ و ایتاءِ ذِی القُربی وَ یَنهی
عَنِ الفَحشاءِ وَ المُنکَرِ و البَغیِ یَعِظُکُم لَعَلَّکُم تَذَکَّرُون

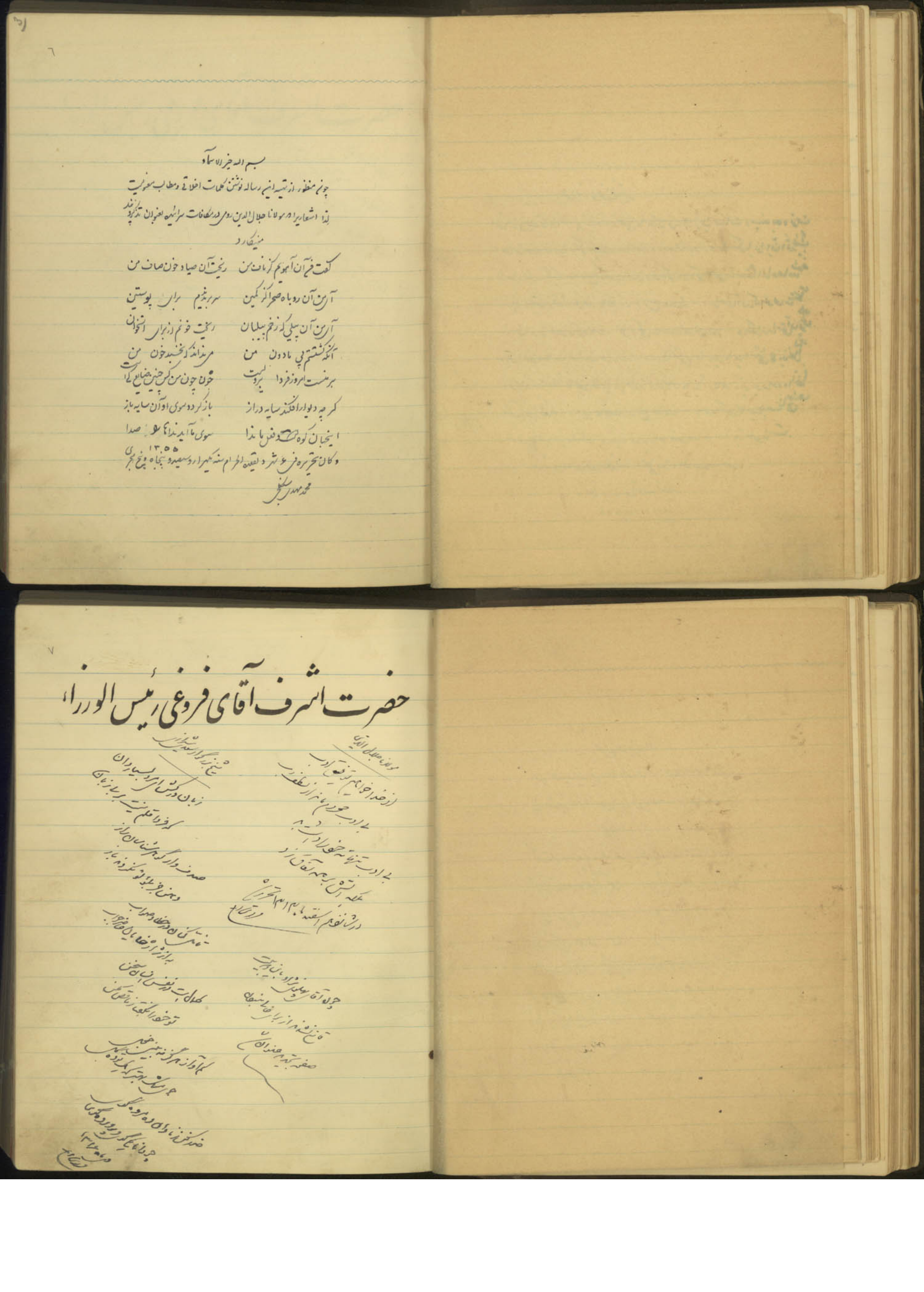
قال رسول الله صلی الله علیه و آله

اِرحَموا مَن فِی الأَرضِ یَرحَمکُم مَن فِی السَّماء
الاِقتِصادُ فِی النَّفَقَةِ نِصفُ المَعیشَة و التَّوَدُّدُ الَی النّاس
نِصفُ العَقل و حُسنُ السُّؤال نِصفُ العِلم
الحِکمَةُ ضالَّةُ المُؤمِن   الحَیاءُ مِنَ الإیمان   الزِّنا یُورِثُ الفَقر
الجَنَّةُ تَحتَ اَقدامِ الاُمَّهات   المُسلِمُ مَن سَلِمَ المُسلِمُون
مِن لِسانِهِ وَ یَدِه   و کان تحریره فی ۲ شهر ذیقعده الحرام ۱۳۳۵ ... شریعه سنگلجی

بسم الله الرحمن الرحیم

النَّجاةُ فِی الصِّدق   پوشیده و مخفی نماند که بزرگترین صفات و پسندیده ترین
اخلاق صدق و راستگوئیست خداوند دوست میدارد راستگویان را اِنَّ اللهَ یُحِبُّ
الصّادِقین کسیکه بدروغ گفتن معروف گردد اگر سخنی راست هم از او صادر شود
شنیده نمیشود مَن عُرِفَ بِالکِذبِ لَم یُسمَع صِدقُه   راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو ظفر از کردگار   کل رنجی خار را هوش شد   فی تکرار راستی آن نوشی
و بزرگترین صفات انسانیه سخاوت است رسول اکرم صلعم میفرماید السَّخِیُّ لا یَدخُلُ النّار
وَ لَو کانَ فاسِقاً وَ البَخیلُ لا یَدخُلُ الجَنَّة وَ لَو کانَ عابِداً و جای دیگر فرموده السَّخاءُ
شَجَرَةٌ فِی الجَنَّة   این سخاوت از انواع بهشت   وای آنکس که بی بهره ماند از بهشت
شخص ممتاز از دوستان او ثبت دور دان تحمل فضائل انسانیه محبوبیت

حرره العاصی محمد الطهرانی السنگلجی بصّره الله بعیوب نفسه
و جعل یومه خیراً من امسه
۴ ذیقعده ۱۳۳۵



بسم الله خیر الاسماء

چون منظور از تهیه این رساله نوشتن کلمات اخلاقی و مطالب معنویت
لذا اشعاری از مولانا جلال الدین رومی در مکافات سرائیده بعنوان تذکر وارد
مینگارد

گفت فریاد آن آهوم کز ناف من — ریخت آن صیاد خون صاف من
ای من آن روباه صحرا کز کمین — سر بریدندم برای پوستین
ای من آن پیلی که زخم پیلبان — ریخت خونم از برای استخوان
آنکه کشتستم پی مادون من — می نداند که نخسبد خون من
بر منست امروز و فردا بر ویست — خون چون من کس چنین ضایع کیست
گرچه دیوار افکند سایه دراز — باز گردد سوی او آن سایه باز
این جهان کوه است و فعل ما ندا — سوی ما آید نداها را صدا

وکان تحریره فی ۶ شهر ذیقعدة الحرام سنه یکهزار و سیصد و پنجاه و پنج هجری ۱۳۵۵

محمد مهدی [illegible]

حضرت اشرف آقای فروغی رئیس الوزراء

مولانا جلال الدین

از خدا جوئیم توفیق ادب
بی ادب محروم ماند از لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد

در شانزدهم اسفند ۱۳۱۲ [illegible]

شیخ بزرگوار سعدی شیرازی

زبان در کش ای مرد بسیار دان
که فردا قلم نیست بر بی زبان
صدف وار گوهر شناسان راز
دهن جز به لؤلؤ نکنند باز

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نظر بتقاضای شاهزاده [illegible] پسندیده که در زندگانی آتیه شاه مفید واقع گردد معروض داشته
تعقیب بقصد خود تذکار اندرزهای ذیل را برای جوانان آتیه مملکت خالی از لزوم
نمیدانم. نظر باینکه اوضاع عالم از حدود عادی خارج شده و طرز فوق العاده
مهیبی بخود گرفته است. ایرانیان عموماً و شاهنشاه خصوصاً که [illegible] نظیر ابنیه
[illegible] بیش از پیش خود را برای دفع این اوضاع وخیم [illegible] آماده برای
نیل بمقصود و حفظ میهن از هر گونه خطراتی که ممکن الوقوع است باید عموم نظامیان
لازمه جانفشانی و فداکاری را بنمایند و داشته مراعات حفظ و سپاهیان و نظم را
در هر مقام بنمایند و در هر لحظه خداوند را ناظر اعمال خود دانسته گفتار
و کردار و پندار خود را مطابق با حقیقت و عدالت نموده تا پروردگار
نیز نتیجه را که در زندگانی و آتیه خود انتظار دارید مطابق آرزو [illegible]
شما عطا فرموده و مطمئن باشید اعمال شما در آتیه هر طریقی [illegible] را که [illegible]
[illegible] عکس العمل آن عاید شما خواهد شد. در خاتمه یکی از بهترین ابیات خواجه را

[illegible] ۱۸ / ۸ / ۲۸ [illegible]

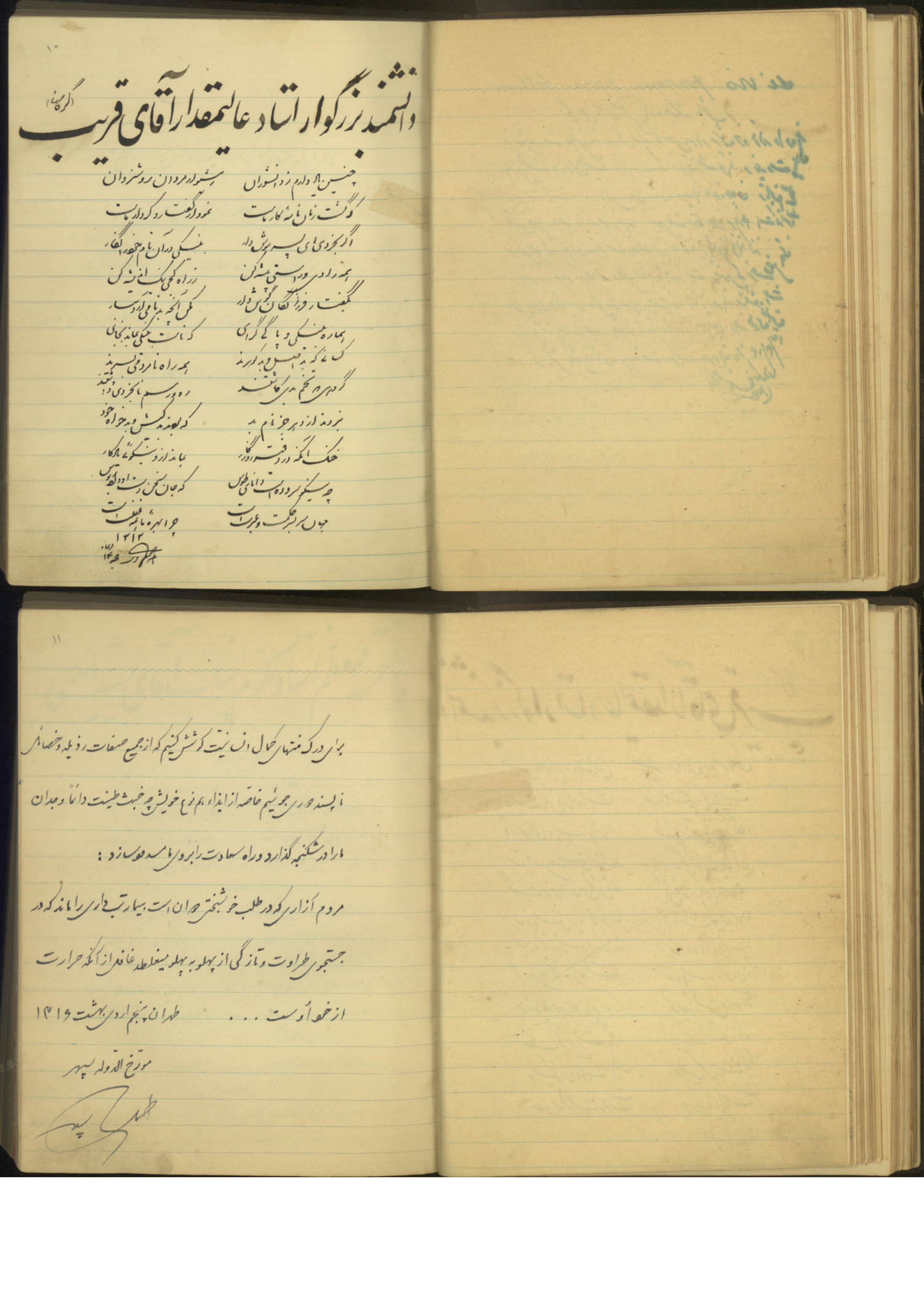
Si vis pacem para bellum

گر خواهی صلح آماده جنگ باش

این شعار معروف لاتینی بسیار زیرکانه است که [illegible] برای [illegible] خود قرار داده
های [illegible] و ناموس طبیعت [illegible] است که [illegible] و [illegible] داشته
[illegible] است. برای پایمال نشدن [illegible] و [illegible]
[illegible] ضروری است [illegible]
سربازی [illegible] کرد. جوانان [illegible] و حفظ کشور [illegible]
در [illegible] سرباز [illegible] نظام [illegible] که [illegible]
[illegible] سرباز [illegible]
[illegible] نظام [illegible]
[illegible] ۱۴ / ۲ / ۱۶

[illegible]

[illegible]



دانشمند بزرگوار استاد عالیمقدار آقای قریب (گرگانی)

چنین یاد دارم ز دانشوران / ز گفتار مردان روشن‌روان
که گفت زبان نامهٔ کار ماست / نمودار گفتار و کردار ماست
اگر بخردی ای پسر هوش دار / بنیکی در آن نامه خود را نگار
همه راستی ورز و راستی پیشه کن / ز راه کجی پاک اندیشه کن
بگفتار فرزانگان گوش دار / مکن آنچه بدنامی آرد ببار
همیواره نیکی و پاکی گرای / که نامت بنیکی بماند بجای
کسانی که بدکیش و بدگوهرند / همه راه نامردمی بسپرند
گروهی که تخم بدی کاشتند / ره و رسم نابخردی داشتند
نبردند از دهر جز نام بد / که بودند بدکیش و بدخواه خود
خنک آنکه در دفتر روزگار / بماند ازو نیکوئی یادگار
چه نیکو سروده است دانای طوس / که جان سخن [illegible]
جهان سربسر حکمت و عبرت است / چرا بهرهٔ ما همه غفلت است

۱۳۱۲

[illegible] در ۱۴ [illegible]

برای درک منتهای کمال انسانیت کوشش کنیم که از جمیع صفات رذیله و خصائل ناپسند دوری جوئیم خاصه از ایذاء هم نوع خویش چه خبث طینت دائماً وجدان ما را در شکنجه گذارد و راه سعادت را بروی ما مسدود سازد :

مردم آزاری که در طلب خوشبختی در آن است بیمار تب داری را ماند که در جستجوی طراوت و تازگی از پهلو به پهلو میغلطد غافل از آنکه حرارت از خود اوست . . .

طهران پنجم اردیبهشت ۱۳۱۶

مورخ الدوله سپهر

احمدعلی سپهر

دانشمند معظم استاد مکرم جناب آقای رشید یاسمی

شمع اندیشه

چراغی است اندیشه در مغز مرد — که بنمایدش ره به هر کار کرد
دهد روشنی جان تاریک را — نماید بدو راه باریک را
نهانخانهٔ جان بدو روشن است — وزو دل چو آراسته گلشن است
چو خواهی که بینش نگردد تباه — ز بادش همیشه است باید نگاه

فروزنده شمعی که در ایمنی است — مر او را به تابش در روشنی است
چو ز آسیب بادش بلرزد زبان — بدان روشنائی درآید زیان
شود تیره در چشم تو هر چه هست — بلغزد نظر چون قدمهای مست
یکی سایه افتد ز هر پیکری — به هر سوی پیچنده چون اژدری
نماید از آن سایه‌های دراز — یقین چون گمان و حقیقت مجاز
درآمیزد اشکال و الوان بهم — کند سایه از پایهٔ خویش رم
صفت‌های هر ذات مبهم شود — حدود همه چیز درهم شود

کند شمع اندیشه لرزان سه چیز — سبکسری و کاهلی و ستیز
به جان برفتد سایه‌های مهیب — شود رخ پر آژنگ و دل پر نهیب

رشید یاسمی

دوست مشمار آنکه در نعمت زند — لاف یاری و برادرخواندگی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست — در پریشان‌حالی و درماندگی

"سعدی"

بهترین رفیق، رفقای مدرسه و با آزادترین دوست کتاب و بهترین یادگارها، کلمات بزرگان و گرانبهاترین وسیله برای ترقی شخص اعتماد بنفس و پشت کار است.

۱۵/۸/۵

دانشمند محترم فاضل مکرم جناب آقای میرزا مهدیخان ایزدی (دبیر خاقان)

[illegible]

بهر راه میروی هر قدم را قدم اول بشمار تا آنجا که بین تو و سر منزل مقصود جز یک قدم فاصله نباشد. [illegible] ۱۳۱۴/۱/۱۰

خستگی دماغ. اغتشاش فکر و بیش از همه سرزنشهای وجدان نور هوش و نبوغ را خاموش میکند.

خوشبخت کسی که در هر روز خود را بپایان رساند مغزش مملو از اندیشه‌ها و خیالات رنگارنگ و طاقت فرسا نباشد و هنگامی که سر بر بالین آسایش بنهد وجدان ناخرسند و بی آرامش زبان به ملامت نگشوده و نیش نزند در این صورت در راحت بروی قلبش باز خواهد شد و مغزش بسط انوار حقیقت و کمال خواهد گردید [illegible] ۱۸/۲/۲۲

دانشمند بزرگوار فاضل عالیمقدار آقای حجازی (مطیع الدوله)

آنها که رخ خود را از همگی تیز نمایند هنوز هشیار نشنیده‌اند ز خود
آن است که از رنج بکاهد ز خردمندی آنست که در تنگی و سختی خود

حجازی
۱۳ ۲۲/۱۱

دانشمند معظم استاد محترم آقای فلسفی

جهان آفرین تا جهان آفرید — سراسر همه بهر جان آفرید
که در جان کند عشق را استوار — وزان عشق ماند جهان پایدار
تن زنده را عشق چون آذرست — کز آلایش مرگ و پیری برست
تنی را که این عشق سوزنده نیست — چنین تن بجز مرگ را بنده نیست
اگر زیرکی سنگی بخواه از خدای — که گیرنده باشی چو آهن ربای
دگر زیرکی‌ئی تو با دوست نیاز — که حساس‌تر باشی از برگ ناز
دگر نیز گوهر تر از آدمی است — وزین بخت با خوی است
همواره بجان عشق را بنده باش — دل عشقجو را پرستنده باش
کز این عشق جان تو والا شود — ترا ایزدی خوی پیدا شود
چنان سروی آزاده گردن فراز — که چرخها گردی از کینه و گرد آز
نگردی دگر گرد نیرنگ و ریو — بتابی سر از گفت و از راه دیو
بباغ هوسهای دیرینه را — بشوئی ز زنگ آئینه را
ز عشق آفتابی چو آن بر دمید — شوند اختران هوس ناپدید

فلسفی ۱۳

۱۸

دانشمند محترم فاضل مکرم جناب آقای بدیع‌الزمان

مرد دانا که قوی دل بود از دانش — گرچه بشکستم اعوش ظفر و افش

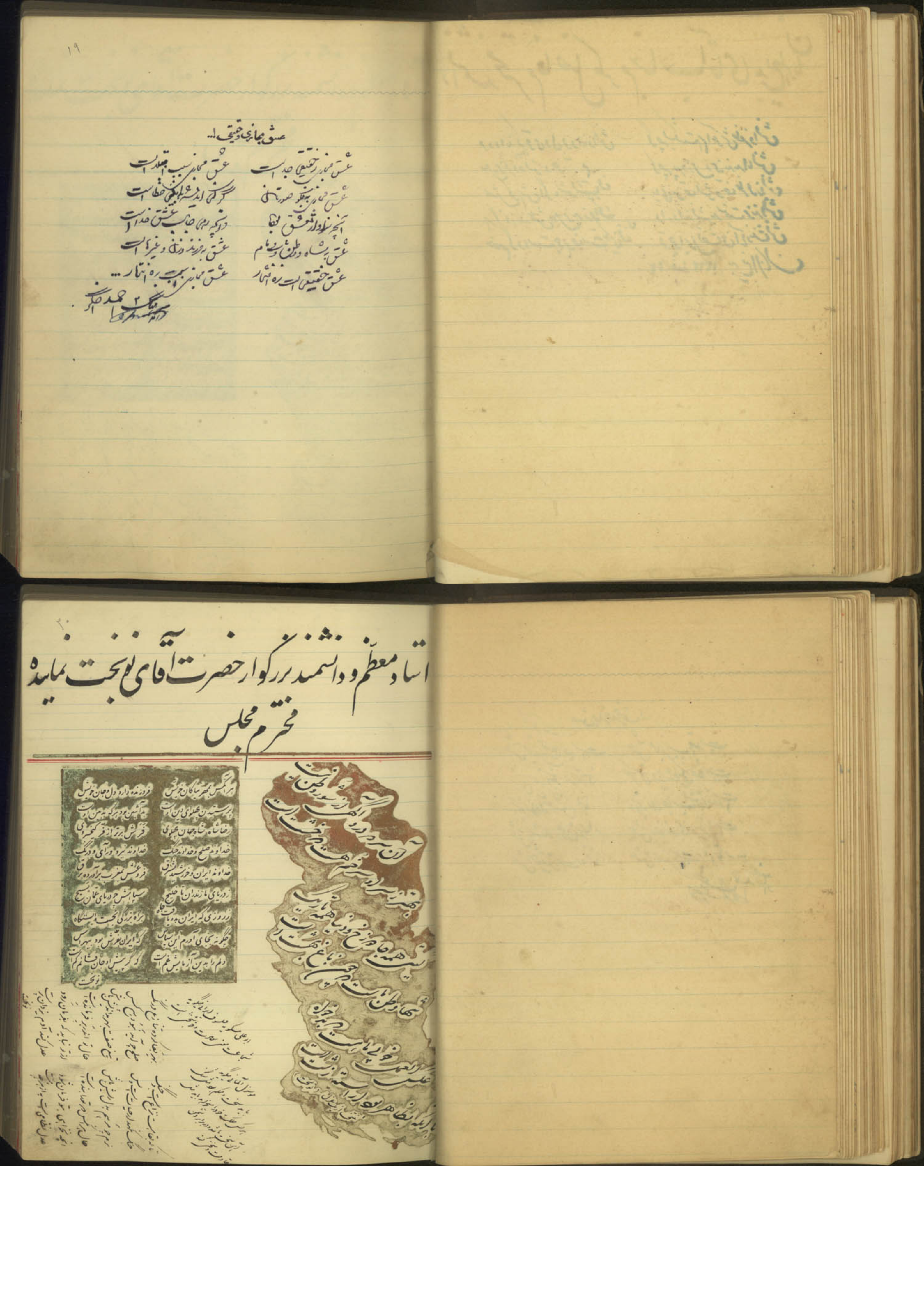
مدعی گر [illegible] نشود (نادان) و حرمت — گرچه پیروزی [illegible] بدانانش

[illegible] اگر باشد [illegible] — پای بر جا نشود و خاطر [illegible]

ور اگر از بند غمش جان زند بر زبانش — وار داند [illegible] بر شمت [illegible]

خصم گر دانست چو برخاست [illegible] — تو چرا [illegible] آگاه [illegible]

۱۲ اسفند ۱۳۱۳ بدیع‌الزمان



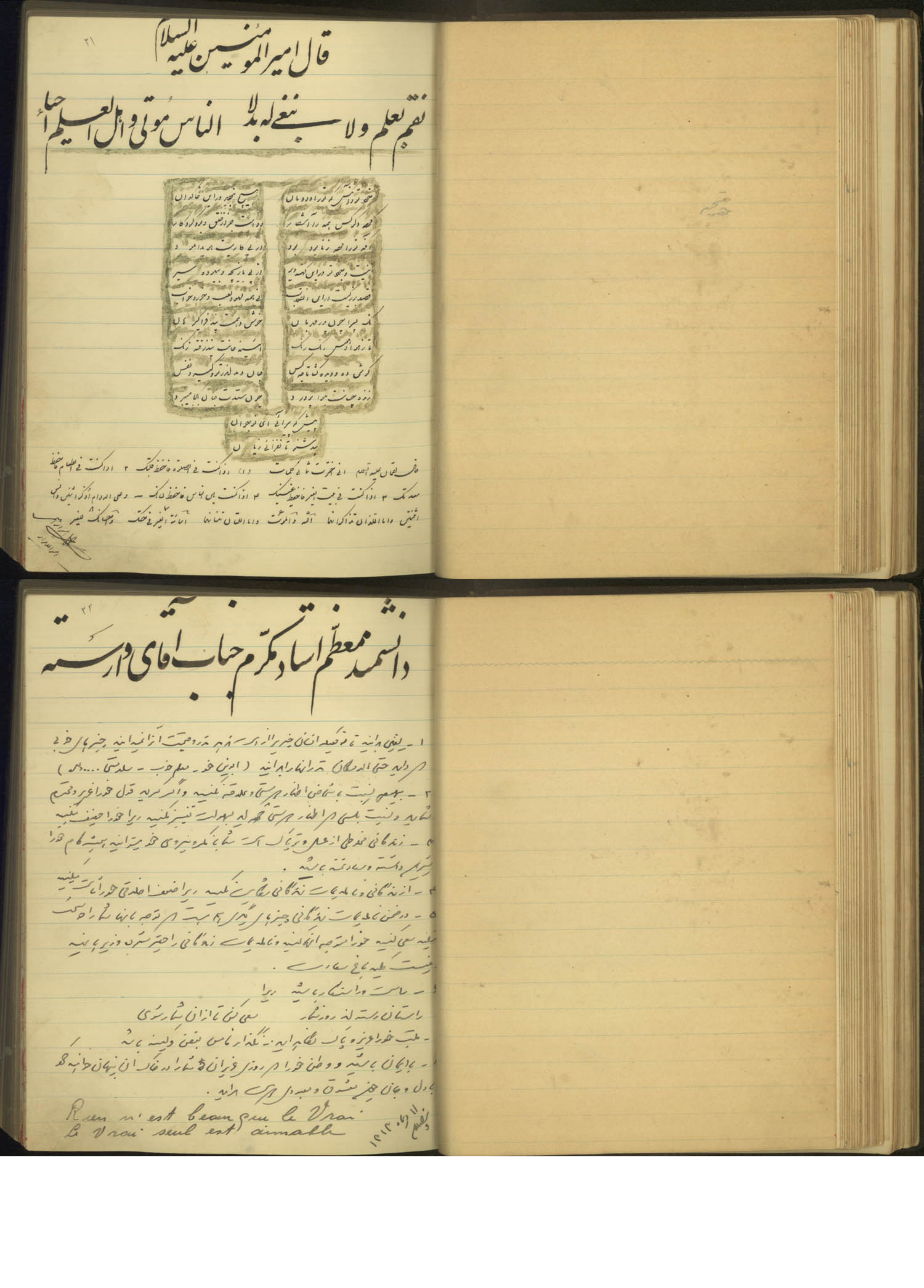
عشق مجازی و حقیقی!...

عشق مجازی ز حقیقی جداست — عشق مجازی سبب ابتلاست
عشق مجازی به فلو صورتی — گر کنی اندیشه بدینگونه خطاست
آنچه بماند ز ثمر عشق بقا — در نگهٔ رهنما جانب عشق خداست
عشق بشاه و وطن و به نام — عشق به فرزند و زن و غیره است
عشق حقیقی است ره افتخار — عشق مجازی سبب ره انتحار...

استاد معظم و دانشمند بزرگوار حضرت آقای نوبخت نماینده محترم مجلس

هر آنکس بمهر نیاکان خویش — فروزنده دارد دل و جان خویش
پرستیدن پهلوی دین اوست — بر آئین بود هر که بر دین اوست
رضاشاه شاه جهان پهلوی — فرش برتر از فر کیخسروی
خداوند صلح و خداوند جنگ — خداوند تیر و درآی و درنگ
خداوند ایران و خورشید شرق — فروغش بمغرب برآورده برق
ز دریای مازندران تا خلیج — سپاهش چو دریای عمان بسیج
ز روزی که ایران بدو یافت جاه — براه بزرگی بجست دستگاه
چگونه بجای آورم این سپاس — که ایران بعهدش بود بی هراس
دلم را بدین آزمایش غم است — که گر پیش او جان فشانم کم است

نوبخت



۲۱

قال امیر المؤمنین علیه السلام

الناس موتی و اهل العلم احیاء · فقم بعلم و لا تبغی له بدلا

قال لقمان لابنه انی حفظت تسع کلمات (۱) اذا کنت فی الصلوة فاحفظ قلبک ۲ اذا کنت فی الطعام فاحفظ حلقک ۳ اذا کنت فی بیت الغیر فاحفظ عینیک ۴ اذا کنت بین الناس فاحفظ لسانک — و [illegible] اثنین و انس اثنین اما اللذان تذکرهما فالله و الموت و اما اللذان تنساهما [illegible]

۲۲

دانشمند معظم استاد مکرم جناب آقای ارسته نشیمه

۱ - یقین بدانید تا [illegible] چیز را از [illegible] و حقیقت آن را نفهمیده اید چیزهای خوب
را دارید حتی الامکان آنها را ادا کنید (ادبیات خوب - علم خوب - سلامتی ... غیره)
۲ - [illegible] نسبت به اشخاص افکار پرستی و علاقه نکنید و اگر [illegible] قول خود را عوض [illegible]
[illegible] و نیست [illegible] افکار پرستی [illegible] تمیز نکنید زیرا خود را ضعیف میکنید
۳ - زندگانی خود را از علم و [illegible] است [illegible] نیروی خود میتوانید همیشه کام خود را
شیرین داشته و سعادتمند باشید.
۴ - از زندگانی و [illegible] زندگانی [illegible] نکنید زیرا ضعف اخلاق خود را [illegible] میکنید
۵ - در ضمن [illegible] زندگانی چیزهای دیگری هم هست [illegible] توجه با آنها شما را [illegible]
[illegible] سعی کنید خود را متوجه آنها کنید و [illegible] زندگانی را خیرتر و [illegible]
[illegible] باغ سعادت.
۶ - [illegible] و [illegible] باشید زیرا
راستان [illegible] روزگار · سعی کن تا از آن شمار شوی
۷ - [illegible] خود [illegible] نگاه دارید [illegible] ناموس [illegible] باشد
۸ - با ایمان باشید و وطن خود را در روز [illegible] که شما را در [illegible] آن پنهان [illegible]
با دل و جان [illegible] و [illegible] دارید.

Rien n'est beau que le Vrai
le Vrai seul est aimable

[illegible] ۱۳۱۲

۲۳

دانشمند معظم استاد مکرم جناب آقای فوادی

به نظر نگارنده ناچیز هر شخص جوان بویژه افراد محصل باید محیط جوانی دانشکده جوانی خود را بزرگترین نعمت تشخیص دهد و از آن استفاده کند

یعنی قوای خود را صرف در اکتساب علم و معرفت و کسب عادات پسندیده نماید

ممکن است تعجب کنید که این مطلب را بارها شنیده و حالا بپرسید که از آن چه فرقی دارد در مقابل عرض میکنم دقت کنید اشخاص پیر رسیده تصدیق

خواهند کرد که جوانی بهترین ایام عمر و اوقاتی است که بسیاری از سعادات آینده را بهره برداری میکنید از وقت خود استفاده کامل اکثر

روزهای هزار بار این عنوان را بیان کرده‌اند در اینجا رابطه بیشتر نگارنده تحریص و ترغیب میشود که نگارنده آن روزها در نظر گرفته مطلب

توضیح واضح دادم

یعنی سعادت و خوشبختی را فقط در تندرستی جسم و لذت نداند بلکه تقویت روح و اخلاق خود تنها اقرار کنید و در مرحله اول در

اکتفا نکنید بنده بخیالم که در رابطه حفظ حقیقت ناچیز است این نظریه را میکنم که تقویت

شما را سعادت دارم نظر و عاطفه و نظر ...

[illegible]

۲۴

۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۷

بگیتی نباشد بتر زین بدی   جفا بردن از دست همچون خودی

همیشه می‌پنداشتم خوشبختی حقیقی در استقلال نفس و زندگانی است.

روح آزاد و فکر بلند را در پرتو رهایی از طبیعت از ... ترک خواست

تا دست سپهر از آن: روزگار دوری باید گرفت و بر چند پایه متین

و بلندپایه اصلاح زندگانی بازگشت و بر بلندی‌ها اگر ... رفت

هیچ لذتی بالاتر از آن نیست که شخص کمتر خود را نیازمند دیگران خویش

ببیند. اگر کسی را سودای خوش خدمت کردن در سر باشد

بایستی در کار تهیه ترک تدقیق باید تا در روش باشد که خود

انتظار خدمت دیگران را داشته باشد. در هر کار خدمت خلق

و رضای خدا را باید در نظر داشت تا بتوان علمداری از کارهای انسانیت کرد

فؤادی

دانشمند معظم دبیر محترم آقای امیرعلی خان قویم الدوله

از یأس جنون

ظریفی در انجمنی بشوخی گفته: هر کس تا به ... ابسین خورده با تن عریان بازار ره ... نخواهد شد. ساده لوحی که در آن پایتخت ... وزرا ... اتاقی پرون رفته و پس از ... جامه و ساز برگشته گفت: من ... رفته ابسین خورده و برهنه از پایتخت بازار ... اندک اثری از جنون در خود ندیدم!

همنشین ... مصطفی ... [illegible]

بنزد فروشنده ال ... بگذری ... تو جامه تو ... [illegible]
دگر بگذری سوی ... انگشت گر ... از او چیز ... [illegible]
فردوسی

برهنه خوشحال

ع. قویم

یکی از تاجزادگان عظیم الشأن مشرق را تشریفات خسته کننده دربار سلطنت سخت کسل کرد. دانشمندی باو اشارت فرمود که: روزی چند پیراهن مرد خوشحالی را بپوشد. وزیر اعظم دولت مأمور بدست آوردن جامه فرح بخش و باید برجات شاهانه را تأمین نماید گردید. پس دستور معظم در شهر اجتماع ... گشت و حال طبقات مختلفه ملت را بدقت تفتیش کرد. لکن هر قدر بیشتر بتجسس پرداخت آنچه را در نظر داشت ... بالاخره در پایان سیرش بجوانی چوپانی برخورد که ... سینه ... چند را در سبزه زار ... با مسرت هرچه تمامتر بخوانندگی و رقص پرداخته. فوراً حکم داد ... [illegible]

[illegible]

راحتی چیست؟

من ز غصه شکایت که در طریق ادب
براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید
— حافظ

سرفصل کتاب زندگانی انسان با کار و کوشش آغاز میشود، مهر اینکه ثبت حق شده است که این سیلوتیا دقایق عمر خود را در آغوش رنج و محنت بسر سازند.

گروهی با معتقدات اساسی و لاتغییر گیتی از نظر بدبینی مینگرند و خود را تیره روز میشمارند، راه راه پیش میگیرند ولی تا آخر نمیروند، باری را بدوش می نهند ولی بسر منزل مقصود نمیرسانند، نمیخواهند در این راه با موفقیت روبرو شوند در صورتیکه این امر محال صورت پذیر نخواهد بود.

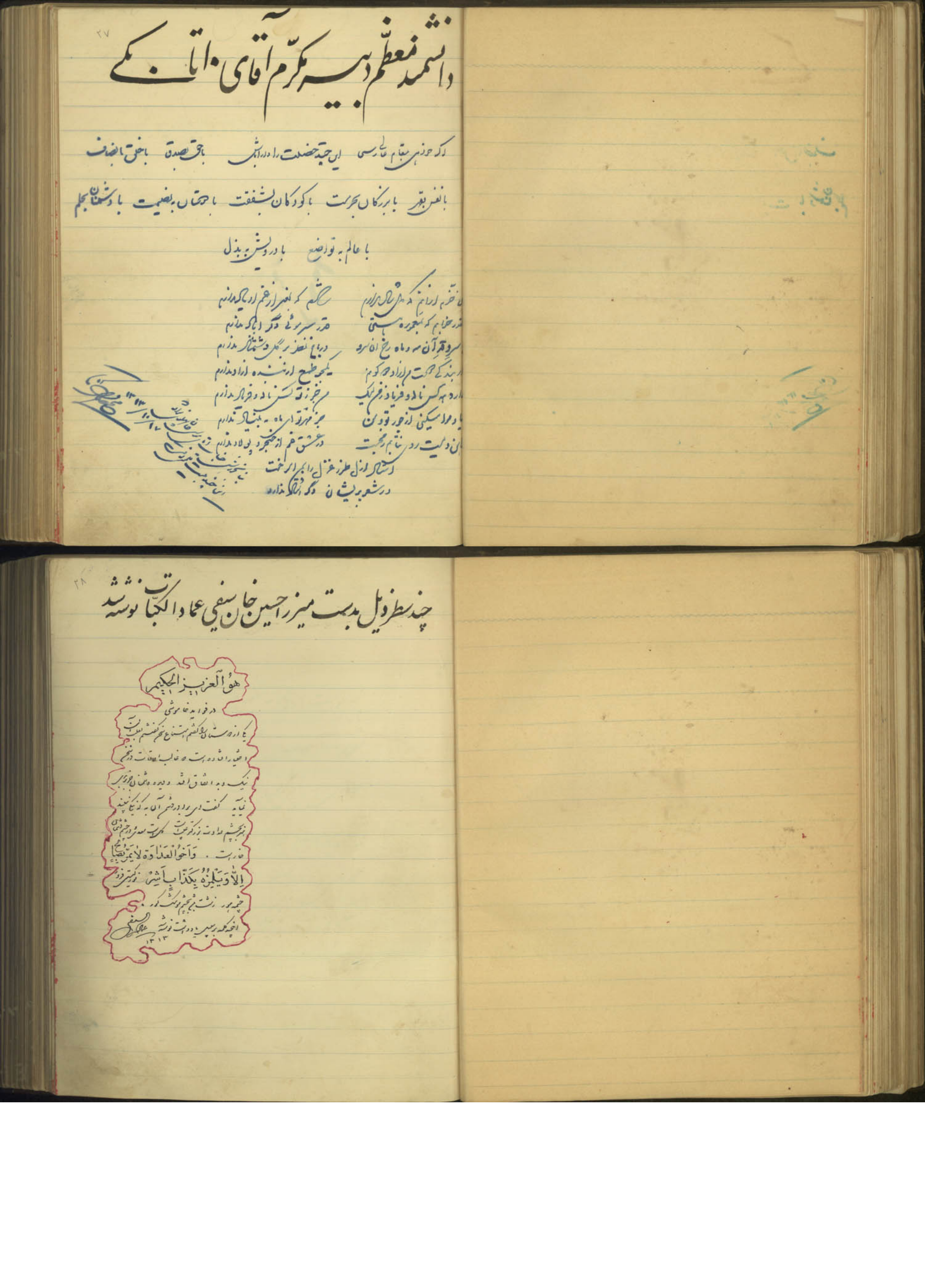
ممکن است گاهی از اندازه بیش فکر کرد. و در آئینه خیال تصور نمائیم که نبکه بمقام بلند و در رتبه ارجمندی نایل گشته اند با دست تهی و قدر لساعی دریای ژرف آسایش و راحتی عظمت و سعادت افتاده اند ولی چنین اینطور نیست!

هر کس هرچه زحمت میکشد بهمان میزان مزد میگیرد و اگر این گفته را بحسب اغراق نگذارید ما مردوران طبیعت هستیم و باندازه کاری که انجام میدهیم مزد دریافت میداریم

کسیکه طالب ترقی و سعادت است باید زیادتر از دیگران بهای تنبلی با آرزوی و تنبلی کوشش و مجاهدت نماید آنوقت میشود گفت پس از آنهمه رنج شاهد آرامش و شادی و گنج سعادت و کامروائی روبروی میخواهید فهمید راحتی چیست؟ — اینجا نقطه نهائی رنج و ابتدای آسایش است

ولی این ستاره چه وقت در آسمان زندگانی بشر طلوع میکند، دانستنش بر ما غیر معلوم است!

۲۸ / ۱ / ۱۷
مدیر ستاره



دانشمند معظم دبیر مکرم آقای اتابکی

اگر خواهی بمقام عالی رسی این چند خصلت را دارا باش باحق بصدق باخلق بانصاف

بانفس بقهر بابزرگان بحرمت باکودکان بشفقت باحمقان بنصیحت بادشمنان بحلم

باعالم بتواضع بادرویش ببذل

چند سطر ذیل بدست میرزا حسین خان سیفی عماد الکتاب نوشته شد

هو العزیز الحکیم

در فواید خاموشی

یکی از دوستان را گفتم امتناع سخنم گفتن بعلت آن اختیار افتاده است که غالب اوقات در سخن نیک و بد اتفاق افتد و دیده دشمنان جز بر بدی نمی‌آید گفت ای برادر دشمن آن به که نیکی نبیند

هنر بچشم عداوت بزرگتر عیبست گلست سعدی و در چشم دشمنان خارست . وَاَخُو العَداوَةِ لایَمُرُّ بِصالِحٍ اِلّا وَیَلمِزُهُ بِکَذّابٍ اَشِرٍ نور گیتی فروز چشمه هور زشت باشد بچشم موشک کور .

انچه همه بر سبیل یادداشت نوشته عماد الکتاب السیفی

۱۳۱۳

چهار چیز است که نیازمند به چهار چیز باشد:

عشق، به: ادب   شادی، به: امنیت   خویشاوندی، به: همکاری و مودت

خردمندی، به: آزمایش و تجربت.

و چهار چیز است که سزاوار به چهار چیز باشد:

خردمندی، به: ریاست   تدبیر، به: سیاست   دانش، به: بلندی

مقام و مرتبت   نیکی‌ها، به: وقار و ابهت

۱۳۱۶

[illegible]

دانشمند معظم دبیر محترم آقای رشدیه

قسمتی از نصیحت‌های خوبم را برای تو می‌نویسم

۱- رابطه‌ات را با خدای خودت قطع مکن هر وقت در موقع تنهائی و تأثر تو فقط او به داد تو میرسد و بس

۲- در زندگانی با وقایعی مواجه میشوی که دست دامن هیچیک از اقوام و احباب نمیرسد متوجه تنهائی خودت
هستی بالاختیار پریشان میشوی مطمئن باش که در همان لحظه در ظل عاطفت خداوندی — مختصر توجه دل را
باو کن از تو دلجوئی میکند و از نگرانی خلاصیت میبخشد [مکرر تجربه کرده‌ام]

۳- با اینکه همه مردم خوبند معهذا در موقع معامله با هر کس احتیاط را از دست مده و کار خودت را محکم کن
و در جزئیات هم سهل‌انگاری منما — فریب ظاهر مخور که سخت متضرر و مغبون خواهی شد

۴- خیال بد درباره کسی مکن مطمئن باش که نتیجه بدی خواهی گرفت ۵- در هر کاری نیتت را خوب کن تا نتیجه
خوب بگیری اگر چه اشتباهاً از در غلط داخل شده باشی

۶- خوبی‌ات را هیچ دوست داشته باش و بیجانان بیرون هر جان تواند

۷- اگر با هزار دوست قطع الفت کنی مورد طعن واقع نمیشوی ولی اگر با یک تن دشمن ترک مراودت نمائی
مورد هزار طعنه واقع میشوی

۸- شادی و تأثر تو در پیش آمدها که چیزی را تغییری حالت نمیدهد پس تو صبور باش تا اقلاً بخودت صدمه نزنی

۹- خودت را عادت ده که به مردم کمک کنی ولی کار خودت را از کسی کمک نخواهی

۱۰- اشیاء و لوازم زندگی را به دوستانت عاریت بده ولی از هیچکس امانت مگیر — قرض بده ولی قرض مخواه
نیکی کن و منتظر نیکی مباش   ۱۱- اگر لذتی از نواهی ناملایم دیدی تا توانی فرار کن و در خاطر نگه دار در صدمه‌اش
بسیار ترمیق   ۱۲- تواضع کن و منتظر احترام هم باش ولی نه چندان که به تکبر موصوف شوی   ۱۳/۱۱/۲۸

[illegible]

قال الحسن علیه السلام

اعمل لدنیاک کأنک تعیش ابداً　　واعمل لآخرتک کأنک تموت غداً

صوفی گوید

العجز عن درک الادراک ادراک

فخر رازی گوید

هرگز دل من ز علم محروم نشد　　کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز　　معلومم شد که هیچ معلوم نشد

راه ـ راه رو ـ مقصد ز خودی

من عرف نفسه فقد عرف ربه

خواجه حافظ فرماید

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد　　آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود　　او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد

افلاطون گوید

مت بالاراده تحیی بالطبیعه

ملای جلال الدین رومی گوید

حکم چون بر عاقبت اندیشی است　　هر شبی بنده ز درویشی است

(حمیدی گرجی)

هرکه علم خواند و عمل نکرد ایشان است که گاو راند و تخم نیفشاند

(شعر)

علم چندانکه بیشتر خوانی　　چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند　　چارپائی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر　　که بر او هیزم است یا دفتر

(سعدی)

تاریخ ۱۸ دلو ۱۳۱۵ تحریر شد

بهار

در چمن ما دو مختصر است، که سبز خود داد چون چیز رفت در دو گلهای افزون دیوار ... [illegible]

ساخته شده بار من ز دسته ده از دران چیز نوزی [illegible] که در فضا ریخت چه دوهی بر در غزنه چمن

[illegible] دارد ... [illegible] ... با هم می‌کند

=

من هم دختر زیبای [illegible] که طراوت آذر خود [illegible] هنر ادراک [illegible] پراکنده شده

دو برد است و با [illegible] دور دست خود، چیز [illegible] از آنها [illegible] نموده است

=

بارها صبح پرده نوروز وقتی از در خلیه [illegible] می‌کنم و خراق [illegible] خود را دیدم

و با صدای [illegible] تشنگی خوانش [illegible] های صبح [illegible] و [illegible] دلتنگان [illegible]

[illegible] خود را مژده برای پرده بود با صفحه آمدم وقت و هنوز از [illegible]

[illegible] مراد که تا [illegible] خود رفت و [illegible] از هر [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] صورت [illegible] دو [illegible] پیش [illegible] چشم [illegible] خط [illegible] به

چیش [illegible] و امروز و روز پرده نوروز است [illegible] از [illegible]

تا در قفه تن هوای [illegible] را در [illegible] کتاب می‌نویسم. —

[illegible]

۱۲ – دلو – ۱۳۱۴

[illegible]

عشق به میهن و پرستش کشور از فرایض عموم افراد است مخصوصاً برای سپاهیان

که در امور نگاهبانی آن هستند مقدم بر تمام تکالیف شمرده میشود بنابراین اگر [illegible]

حب وطن را از ایمان دانسته و هنگام جانبازی در راه مملکت [illegible]

[illegible] اکنون چنین فرموده است   فردوسی طوسی از زبان لشکریان گوید

اگر سر بسر تن بکشتن دهیم   از آن به که کشور بدشمن دهیم

ادیب پیشاوری خاک را به سخن آورده چنین سراید

بگاه پرستش بوقت سجود   ببیر مرد جنت تر نمود

فایز سردار نامی فرانسوی در وطن خواهی شهره آفاق بود و آیندگان را

ترویج نموده جمله ذیل را ادا که در پای مجسمه اش منقوش است :

«این مکان را پادشاه به من سپرده هرگاه برای حفظ آن از جنگ دشمن

ملازم شده خود و خانواده‌ام و دارائی‌ام را از دم تیغ بران و شعله آتش فروزان

بگذرانم آنقدر تردید بخود نگذاشته ام [illegible]   [illegible] اردیبهشت ۱۳۱۶

[illegible]

بنابر [illegible] — [illegible] بیهوده [illegible] — و برای [illegible] الفاظی [illegible]

[illegible]

[illegible] چند سطر را [illegible] :

در این باب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۴-۷-۱

حسین آذر [illegible]

بخواهش هوس پهلونژاد پندی چند از اندرزهای که افروزترین پادشاه دادگستر
کسری انوشروان نگاشته بوده در اینجا یادگار مینگارم امید که آن دانشجوی ارجمند
این پندهای سودمند را در دل بسپارد و آویزه گوش هوش سازد
کارها را بهنگام خود انجام دهید در پیش و پس کارها بنگرید در کاری که در شوید راه
برون شد پاس کنید بهره مردم را مرنجانید هر کس را دل نگاه دارید
کم آزاری و بردباری را پیشنهاد خود کنید آزموده را بنا آزموده مدهید
خواسته را برفرهنگ و کشور سازید خود را در جوانی نیکنام کنید خویشتن را
براست گفتاری و درست کرداری آوازه نمائید بر سوخته و ریخته و گسیخته و شکسته
دریغ و افسوس مخورید از آمیزش بدگوهران دامن درکشید در درگاه پادشاهان
گستاخی مسگالید بخواسته و تندرستی پشت گرم مباشید پیران و آزموده مردان را
خوار مسازید در جوانی از روزگار پیری بیندیشید جائیکه نرمی و آهستگی باید
تندی و درشتی مکنید در جنگها راه آشتی باز گذارید کار زمستان را در تابستان
راست دارید — چنانکه گفته‌ام —
(هنگام زمستان بخت بی برگ فروماند هر کو ننهد توشه در موسم تابستان)

۱۳۱۶/۷/۷

اثر طبع شاعر بی نظیر قرن اخیر: محمد تقی ملک الشعراء بهار.

هان ای پسر بهوش و خردکوش که در جهان — بند است بیهشی و مغاک است مستی
پر اراده باش که دیوار آهنین — چون نیم جو اراده نباشد بمحکمی
تندی مکن که رشته چل ساله دوستی — در حال بگسلد چو شود تند آدمی
هموار و نرم باش که شیر درنده را — زیر قلاده برد توان با ملایمی
دانی همت بهر چه است و حقیقت چرا نهند — ای نور چشم این دو بود عین مردمی
یا راه خیر خلق سپردن بحسن خلق — یا راه خیر خویش سپردن به خرمی
ور زانکه همت تو در آزار مردم است
شیری بهر طریق نکوتر که کژدمی

دیماه ۱۳۱۶ م. بهار

بنام خداوند دانا و توانا

ذات نایافته از هستی بخش　　کی تواند که بود هستی بخش

من خود نیک دانم که از پای شکسته سیر و از دست بسته خیر نیاید و در این وادی کسی نتواند تخم اندیشه کشته که روای جسته و اندیشه در جسته از دست بچون بنده کسی چه بر آید تا باب سخن بر روی دیگران بگشاید اما چون آن کرد که حس طلب شخص محترمی را هم برانگیخت باید از دست داد این است که کلمه چندی از زشت و زیبا آنچه در نظر داشتم بدین دفتر یادگار بنگاشتم اگر چه ایشان پسند اخلاق به آن کار بسته نه گرنه با پیش تو تنبیه و تنبیش بورزند :

۱ـ نخستین صفتیکه صاحب خود را از دانش برگزیده و شریف کرده و بش مرافراز دارد عقیده قوی است زنهار دست از عقیده و بر مدار که کاخ بزرگواری تنها بر روی آن استوار است .

۲ـ مردم با عقیده همه را مانند که جز چوب و چیده نانمانند

۳ـ بکوش تا مهر بر قهر چیره سازی چه اگر مردم ترا دوست دارند به از آنست که از تو بترسند .

۴ـ نگارندهٔ سرنوشت سعادت و بدبختی هر کس بگمان خود اوست .

۵ـ کامیابی و فیروزی غالباً نتیجهٔ لیاقت و شهامت اوست .

۶ـ هر کار سختی به پشتکاری و استقامت آسان گردد .

۷ـ هر کسیرا که استقامت بیش کامیابی بیشتر است .

۸ـ ترقی در تجربه است هر که خطای کرد از دیده کوربینا شد .

۹ـ نادان را خرد در دیده است و دانا را در مغز آن می بیند و این می اندیشد .

۱۰ـ بخت و دولت همراه کاردانی و هوشیاری است .

۱۱ـ مردم نادان و تن پرور از خوان بیدریغ خداوندی بهره نیست .

۱۲ـ زندگانی را در کارهای خرد و بیمایه بسر بردن عمر را حقیر شمردن است .

۱۳ـ سخنان بزرگ آمیز مردم دو رنگ فریب مخور که اینان بخر بمقصد حال گویند .

۱۴ـ انتقام نفس نشان از قوت نفس است چه که انتقام بغیر ثمرت ضعف نفس .

۱۵ـ مال خود را در هنگام سختی و تنگدستی به هیچیک از دوست و دشمن مگوی که آن از دوستی بکاهد و این بر دشمنی بیفزاید .

۱۶ـ از گرسنگی مردن به که با یاری فرومایگان جان بردن .

۱۷ـ احتیاط نفس طومار تعقیب را در نوردد و رونق بازار تملق در هم شکند .

۱۸ـ تدبیر و عمل توام باید تا کار بر طبق امید آید

۱۹ـ قول از فعل گرانبهاتر است هر که این نداند بزرگی بروی نشاید .

۲۰ـ در سختی صبور باش که هر شدت را فرجی در پی است و هر محنت را مکافی در پیش .

۲۱ـ اگر با احساسات خود برنیائید پیوسته شکست نصیب شما خواهد .

۲۲ـ حب منفعت نفس از حب نفس نفیس تر است .

۲۳ـ از ترویج جز اتلاف وقت ثمری نتوان چید .

۲۴ـ دلیر باش که مردان دلاور خود را بر هر چیز توانا بینند .

۲۵ـ دلیر باش نه متهور ، محتاط باش نه جبان .

۲۶ـ از هیچ چیز نباید ترسید مگر از خود ترس .

۲۷ـ حسن عمل نتیجهٔ حسن نیت است .

۲۸ـ سرمایهٔ مرد نیک نامی است نه توانگری .

۲۹ـ سخی باش نه مسرف ، قانع باش نه ممسک .

۳۰ـ خوش گفتار و خوشرو باش تا دلها جذب گردد نه ترشروی و درشت گفتار تا دلها از تو برنجد .

۳۱ـ ثمرهٔ خودستائی تنها ماندن است .

۳۲ـ پیوسته باید کوشید که بار از دوش دیگران گرفت نه بار دوش ایشان شد .

۳۳ـ آنچه را که نباید کرد نباید گفت .

۳۴ـ کردار مرد نماینده حقیقت اوست نه گفتارش .

۳۵ـ از گفتار کاستن و بر کردار افزودن نشانهٔ خردمندی است

۳۶ـ رشک بردن بر دیگری جز تلخ کردن زندگانی خود نیست .

۳۷ـ فروتنی خوی روان بزرگ است و بیدادن [illegible] غرور [illegible] .

۳۸ـ از روزگار جوانی هنگام پیری توشه برگیر

۳۹ـ در هر کاری اندیشه را راهنمای خود قرار ده

۴۰ـ بکوشش کن که کار را از زندگانی مطلوب بنمائی .

۹ — نادان را خرد ندیده دوست و دانا [illegible] آن چه [illegible] و این چه اندیشد .
۱۰ — بخت و دولت همراه کار [illegible] است .
۱۱ — مردم نادان و تن پرور از خوان [illegible] بهره [illegible] نیست .
۱۲ — زندگانی را اندکاری خرد و جای بسر بردن [illegible] حقیر شمردن است .
۱۳ — بخشان بزرگ [illegible] مردم [illegible] که [illegible] حال گوید
۱۴ — [illegible] نفس [illegible] قوت نفس است [illegible] قوت ضعف نفس .
۱۵ — حال خود [illegible] تهیجک [illegible] گوی که آن [illegible] روی [illegible] و این بروشنی [illegible] .
۱۶ — زندگی بردن [illegible] بچگان [illegible] بردن .
۱۷ — [illegible] طوفان [illegible] بازار [illegible] نکند .
۱۸ — [illegible] عمل [illegible] کار [illegible] .
۱۹ — [illegible] بزرگی [illegible] نشاید .
۲۰ — [illegible] همه [illegible] کار [illegible] .
۲۱ — آنکه [illegible] بپاید پیوسته [illegible] است [illegible] .
۲۲ — حب [illegible] نفس [illegible] تر است .
۲۳ — [illegible] وقت [illegible] چیده .
۲۴ — دلیر باش که مردان [illegible] خود را بر هر چیز [illegible] .

۲۵ — دلیر باش نه متهور ، محتاط باش نه جبان .
۲۶ — از هیچ چیز نباید ترسید مگر از خود ترس.
۲۷ — حسن عمل نتیجه حسن نیت است .
۲۸ — سرمایه مرد نیک نفسی است نه توانگری .
۲۹ — سخی باش نه مسرف . قانع باش نه ممسک .
۳۰ — خوشگوی و خوشروی باش تا دلها بسوی تو گرایند نه ترشروی و تلخ گفتار تا دلها از تو برمند .
۳۱ — ثمرهٔ خودستائی تنها ماندن است .
۳۲ — همواره باید کوشید که بار از دوش دیگران گرفت نه بار دوش آنان شد .
۳۳ — آنچه را که نباید کرد نباید گفت .
۳۴ — کردار مرد نمایندهٔ حقیقت اوست نه گفتارش
۳۵ — از گفتار کاستن و بر کردار افزودن نشانهٔ هنرمندی است
۳۶ — از حسد نیک بپرهیز که هیچکس مانند حسود دشمن زندگانی خود نیست .
۳۷ — فروتنی خوی مردان بزرگست نه نابخردان مغرور که آنجا غرور به از تواضع است .
۳۸ — از روزگار رجوع[?] هنگام پیری اندیشه برگیر
۳۹ — در هر کاری اندیشه را راهنمای خود قرار ده
۴۰ — بکوشش که در کار از زندگانی منسوب نباشی .

خواهی اگر که بود بهمالان سروری	جز راه راست هان ره دیگر که نسپری
با عزم و رای باش چنان کوه آهنین	کز عزم و رای راه توان برد بر سری
مردی بعزم باشد و آنرا که عزم نیست	نتوانش گفت مرد اگر مرد سرسری
پولاد سخت نرمتر آید ترا ز موم	گر عزم آهنین نکند سر ز رهبری
دانش پژوه باش که جز مرد دانشی	شایسته نبود از پی تشریف مهتری
آزاده زیستن بجهانت گر آرزوست	زنهار جز بکوی حقیقت که نگذری
حق جوی و حق ستای و حقیقت پرست باش	تا از نهال آرزوی خویش برخوری
مردی دلیر باش که در تجربه‌ها	مرد دلیر بار دگر دن شناوری
دست نیاز پیش فرومایگان مبر	گر چند روز و شب همه خون جگر خوری
از خویشتن شناس هر آنچ آیدت به پیش	از سعد و نحس نه که ز کیوان و مشتری

—

از خویهای نیک بنیکی گرای زانک	نیکی بود خلاصهٔ دیوان داوری
هر خوی نیک بود و لیک زان میان	نیکی بتحقیق راست بهر خوی برتری
مقصود از آفرینش مردم خدایرا	نیکیست گر بدیدهٔ تحقیق بنگری
مردم برادرند ترا از بزرگ و خرد	هشدار کاین [illegible]
آنرا که در جهان نپسندی بخویشتن	شایسته نیست کش بپسندی بدیگری

روز شنبه نهم بهمن ماه ۱۳۱۶ هجری شمسی . طهران قلعه وزیر .

اسمعیل امیرخیزی

پند به پیران :

مکن عیب پیرا! بخوی جوانان
که چشم تو پیر است تا چشم آنان

تو با چشم با نور پیری چه بینی
که در خوی آنان چه هست نهان

بدان ماند این خرده گیری که کوری
سیه بشمرد روی خورشید تابان

میان تو و خوی نسل جوانتر
فزونتر ز دسترس هست میدان

بیا بنگر این سالخورده جهان را
که نو نو بزاید همی نوجوانان

جوانان نو خوی نوتر برآرند
نوی را بدینسان بخشند بجهان

دم از خرده گیری فرو بند زیرا
جهان راست خوی جوانان جهانبان

تهران - ۱۶/۱۱/۹ ع امیرخیزی

دانش‌آموز کلاس پنجم موسی بهبوداد در این دفتر از طرف اشخاص محترم رفقا و دوستان شما پند داده‌اند که همه مفید و تراوش روح شده رجاء واثق آنکه از آن برخوردار و بهره‌مند شوید ولی یگانه نصیحت این جانب بشما این است وقت گرانبهای خود را که بسرعت برق سپری میشود عزیز و مغتنم شمرده [illegible] بمصرف حقیقی خود برسانید جسم و تحصیل علم و ادب است رسانیده و در آتیه زندگی [illegible] فعال باشید
[illegible] . .
۱۳۱۶/۸/۱۷

سرپرست [illegible] (امیر ارسلان)

در این دنیا ما تا حال کسی را نشنیده‌ایم که به اندازه‌ی شما موی سفید برای ذوق
و استعداد نشان نداده، شاید هیچ نتوانند تا اندازه‌ای اوقات بیکاری را در خواست
خصوصاً برای استفاده از محاضرات ارباب ذوق اشخاص جویند ...
بس امید میدهد در این آینه ارتیستی ملقب از هنرهای جمیلة العلوم ...
(طالب راه جدید ما در بین و ملا) نصیب شخص ثابت ... در این ...(۱)
... از آنچه باید بهره مند ... فقط بخواهم همیشه فکر ...
به اهمیت ... متوجه باشد —

چون میگذرد عمر کم آزاری به — چون میدهند دست نکوکاری به
چون کشته‌ی خفه به دست خود میداری — ... نکو ... اگر کاری به

۱۶/۱۲/۲۲

آقای ... بیعت ... هفته‌های کاری در دفترهای ... این ... را
در وقت ... گذشته درج نمودم

[illegible]

[illegible]

اولین یادگاری

دوست عزیز خوش قریحه‌ام آقای [illegible] از روی لطفی که دارند از این بنده خواستند که به قلم ناتوان خویش دلی در این [illegible] به دوستان چند سطری در دفتر یادگار ایشان بنویسم.

چه بنویسم؟ چون دوست [illegible] که دارای احساسات پاک و بی‌آلایش است بر این شدم از طرف ادب دوست به نوشتن چند سطری با عنوان اولین یادگاری خدمتشان تقدیم میکنم:

دل !

دنیا نیرزد که پریشان کنی دلی
زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی.

سعدی.

چه زیبا فکر شاعر [illegible] است. اگر کسی چون سعدی [illegible] شاعر است فیلسوف جهاندیده‌ام باشد، دلشکنی گناه کبیست؟

تنها گفته دیگری بزرگ است که از دل برون آمده و باز بر دل می‌نشیند!

چنین دل در زمانه که روزگاری دراز تجربه‌ها کرده و زحمت‌ها کشیده، ظرف صاف از پی دیدن حقیقت؟ آو میان [illegible] رگ

[illegible] [illegible] و [illegible] از راه [illegible] [illegible] جهان [illegible]، [illegible] [illegible] اجتماع را چون [illegible] [illegible] که از [illegible]

مکدرست و به براحتی زنگ گیرد!

مگر دل چیست که آزارش جایز نیست؟

دل منزلگاه عشق و معشوق است، کعبه ایست که مردان راه دنیا و درگاه او را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وی [illegible]!

خراب کردن این [illegible] خانهٔ مقدس چون خانه خرابه سودی ندارد و [illegible] چنین [illegible] بهتر از [illegible]

۲

[illegible] [illegible] این [illegible] است که [illegible] عشق پاک روشن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

دل مردم آزار نیست و [illegible] کوی حق و حقیقت [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] گریزانند!

اگر کسی [illegible] در این [illegible] حیات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جزء محبت [illegible] [illegible] [illegible] نبوده

بدون شک سعادت حقیقی را [illegible] [illegible] [illegible] این سرمایه [illegible] [illegible] جون خویش را آباد [illegible]

خراب [illegible]!

اهل دل یعنی کسانیکه بدنامی حیات را نمیخرند هیچ کوشش دارند دلی بدست آورده خاطری

را از [illegible] غم و اندوه آزاد سازند.

[illegible] [illegible] اگر هم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قدمی برداریم! طهران ۲۷ فروردین ۱۳۱۷

[illegible]

در اطراف هر موضوع بزرگان و دانشمندان مطالب گوناگون نگاشته و اندیشه فروزان را ستاره راهنمای جویان کرده اند.

نگارنده این سطور یک موضوع مهم را که ریشه عظمت کشور شمار میرود چنان دیده دل خود هم در راز روشنایی و حرارت آن نقطه، تا کسب های دیگر آنگونه دقت نظر دارم.

در آسمان صاف هنگامیکه ستارگان جلوه گر میشوند بیشتر آنها که دیده جان را مجذوب شعاع خود میسازد موضوع درخشندگی آن زیادتر است.

همه دارای چشم ولی دیده بیک نقطه میدوزیم.

این هدف روشن هم پایه و اساسی ترقی و عظمت کشور است، روح دلیری و دلاوری و قناعت و بیکار در عرصه زندگی است.

البته در نگاه دقت دانشمندان واضح است هم مراد از دلیری و بیکار بودن هم بیکار زندگی اشاره بمردم جنگ و ستیز نیست.

همه از جان و دل خواهان آرامش و آسایش دور از جنگ و ستیز در سرزمین

اما اگر بحکم اتفاق دست روزگار بنا به مواقعی دیگر دچار گردد هرگاه آن ملت نتواند نجات خویش بکوشد آیا از نعمت برقراری و حیات افتخار بهره برده است؟

برای حفاظت آرامش جهان، جهانیان بر آنند هم باید از جان و دل خواهان صلح بود ولی در روز با قدرت و نیروی کامل از خود دفاع بکنید.

باید در نظر گرفتن این حقایق مسلّمه اراده ثابت کشور بزرگ ایران خدمت نظام را برای وطن از دو گروه مقرر کرد.

که مقصود از منظور نمودن این است که عموم افراد باید از هم قطاریشان و در دل خود این خدمت با افتخار بدانند است افراد یک ملت ترقی خواه از جان و دل با میل متوقع میهن را آماده جانبازی در راه عظمت کشور خود باشند.

گذشته از افتخارات جانبازی در راه میهن باید جوانان برای حقیقت وقت خالی کنند ... خدمت با افتخار سربازی تمام صفات عالیه در آنها نمود میابد و همچنین صفات زشت از ... نمود ... و عرصه روح و فکر آنان گزیر محکوم میگردد.

خدمت نظام سربازی هم پایه دلیری و دلاوری است، علاوه از میراث گرانبهای نیاکان دلیرت هم در ایران باستان عظمت و جلال دیگر زیست میکرده.

باید بحفاظت این میراث گرانبها و تقدیس کوشید، باید به پیروی از اوامر عالیه بنیانگذار عظمت ایران از جان و دل شایق خدمت سربازی و تقویت روح دلیری بود، و باید در راه میهن ... از جانبازی دریغ ننمود زیرا گفته اند: از هر بدی نخست بد آید فرو دربرگذاری و سالاری.

تاریخ ۱-۲-۱۳۱۷

یاور علی بابا

پیش بینی

از اندرزهای بهرام گور است که می فرماید:

«هرچه را نابهنگام بیاموزی در موقع خود از آن بهره مند

می شوی، و هرچه را در موقع نیازمندی بخواهی فراگیری

وقتی بدست آید که فرصت از دست رفته است.»

اردیبهشت ۱۳۱۷ - حبیب ...

موسی پهلوی نژاد جوانیست بسیار ادب دوست و دانشمند

که من نیز افتخار دوستی او را دارم چون امر فرمودند در این

دفتر چیزی نوشته شود سزاوارتر آن دیدم این اندرز خسروانه را

باز گو کنم که همواره در نظر گیرد و بموقع کار بندد.

حبیب

با در نظر گرفتن این حقایق مسلم اراده ثابت کشور بزرگ ایران خدمت مقدس سربازی و وظیفه را درک مقرر کرد.

نکته مهمی که باید متذکر شد این است که عموم افراد باید از صمیم قلب با جان و دل به این خدمت اقدام و مبادرت [illegible] افراد یک ملت که از جان و دل با میل و رغبت آماده جانبازی در راه حفظ عظمت کشور خود باشند.

گذشته از افتخارات جانبازی در راه میهن باید در نظر داشت که در راه حقیقت وقت خود را صرف کند [illegible] خدمت با افتخار سربازی تمام صفات عالیه در آن نفوذ می‌یابد و همچنین صفات زشت از خود دور نموده و عرصه روح و فکر انسان را تکمیل می‌گردد.

خدمت مقدس سربازی در حال حاضر یکی از واجبات است، حلقه‌ای از میراث گرانبها [illegible] نیاکان درایت [illegible] ایران با [illegible] عظمت و جلال [illegible] برقرار می‌گردد.

با محافظت این میراث گرانبها و مقدس که [illegible] باید به پیروی از اوامر عالیه [illegible] عظمت ایران از جان و دل شتافتن خدمت سربازی [illegible] و باید در راه میهن [illegible] از جانبازی [illegible] زیرا گفته‌اند [illegible] سرافرازی و سالاری.

تاریخ ۱-۲-۱۳۱۷

یاور علی [illegible]

پیش بینی

از اندرزهای بهرام گور است که می‌فرماید :

" هرچه را با هنگام بیاموزی در موقع خود از آن بهره‌مند "
" می‌شوی ، و هرچه را در موقع نیازمندی بخواهی فراگیری "
" وقتی بدست آید که فرصت از دست رفته است . "

اردیبهشت ۱۳۱۷ - حبیب بهائی

موسی هلوی نژاد جوانیست بسیار ادب دوست و دانشمند که من نیز افتخار دوستی او را دارم چون امر فرمودند در این دفتر چیزی نوشته شود سزاوارتر آن دیدم این اندرز حسن را باز گو کنم که همواره در نظر گیرد و بموقع کار بندد.

حبیب

از من [illegible] ارجمند یگانه گرامی

"در راه خدمت شاه و میهن بکوش و بمیر" سیف‌الله [illegible] ۱۲ خرداد ۱۳۱۷

در تحصیل علم کوشش کن برای برخوردار بودن ملک را جب است چاره
کشور آباد شود ترقی و شرف فرهنگ و برای برخورداری جوان
وطن پرست هر است جامعه بکوشید از راه خیر بگیرد است

دارد ۱۹ / ۱۱ / ۱۳۲۲ نماینده

مجلس

ای هوشی بهلوی اگر خواهید در زندگی سربلند و پایدار بوده خود
موفقیت حاصل نمائید خدا و وجدان را فراموش نکنید

۲۰ / ۹ / ۱۲

چون برای پیروی از شیوه ای خواستند چیزی در این دفتر بنگارم و در خواست ایشان را

از ادب دور دانستم و این چند سطر را که بخاطرم رسید یادداشت کردم :

گرانبها ترین چیزها عمر و وقت . و عزیزترین پیشه ها فضیلت و فرزانگی ، و بهترین جاها خانه

و میهن آدمی است .

در هر کاری افراط مذموم است بجز در راه کسب دانش و جستجو و پی بردن بهر چیزی است .

جز باندوخته دانش و هنر دیگران که چرا چون کان ، مردان اندوخته بپیچید .

هیچ چیزی با پاکی ضمیر و وجدان برابری نتواند کرد ، و هیچ لذتی بهتر از لذت نیکی

قدرت مؤاخذه . چه بهترین کارها آزار دیگران در گذر خطای ناکرده او

" یکی از زنده دلان سعدی گفته و چه نیز ... دلی را از خود بیازارد "

تهران ۲ مهر ماه ۱۳۱۷

ترجمه از فابل لافونتن

شنیدم که پیری ز اهل هلند نکو رای و با دانش و ارجمند
چو عمر عزیزش به آخر رسید عزیزان خود را بیکسو کشید
در معرفت رای ایشان بسفت بر آن چیز باید بگوید بگفت
که من میرم و ماند این باغ بگیرید گنجی هر آن جا سراغ
بکاوید هر قطعهٔ خاک را در آرید آن گوهر پاک را
پدر مرد و فرزندهای جوان گرفتند ره سوی گنج نهان
یکی بیل در دست و دیگری تبر همه باغ کندند زیر و زبر
نشد گنج پیدا ولی سال بعد به برج حمل چون بغرید رعد
همان باغ یکسره انگور شد برآورد بار وی از نور شد
چو محصول آن سال بفروختند یکی شایگان گنج اندوختند

\+
\+ +

پدر باید اینگونه فرزند را گمارد بکار و دهد پند را .

ـ کیومرث قربانی ـ ۱۳۱۷/۴/۲۱
اراک